



زمان نگارگری اندوه

درد است و در شانی

علیرضا بهرامی

نمی توان نادیده گرفت که غزل در هر زمانه ای همراه با نوآوری خاص خود بوده است و بزرگان ماندگار ادبیات فارسی در قرن های گذشته، هرگز سعی نداشتند که توانایی های فنی خود را به رخ مخاطبان از همه جایی خیر بکشند؛ البته بزرگان ماندگار. آزاد را هم انسان گرایی اش از فرمالیسم در شعر دور می ساخت و با آن که بر جنبه های زبانی و موسیقایی شعر بسیار تاکید داشت، هیچ گاه به فرم گرایی محض نرسید. او البته سعی می کرد تنها با استفاده از دایره ی کلمه هایی محدود، نوع نگرشش را به جهان هستی، منتقل کند؛ چرا که معتقد بود شعر نباید با کلمه های زاید آلوده شود.

بر همین مبنا، همیشه به دنبال سوز و درد اجتماعی در غزل بود و نوآوری هایی را می پسندید که جهت افراط و تفریط را طی نکنند. م. آزاد تاثیر معلمش، نیما، را کشف زبان شاعرانه ی نزدیک به طبیعت و بروز آن در غزل می دانست؛ چرا که می دید حتی کسانی که نیماگرا نبودند به طرف این زبان گرایش یافتند و نتیجه ی آن، تغییر شگرف زبانی بود که با اتکاء بر این بینش، در قالب هایی چون غزل هم رخ داد.

در پایان با احترام به دیدگاه های شاعری که عمری را در متن ادبیات این مملکت سپری کرد و در روزهای پایانی عمر هم طرف مورد خطاب خدا حافظی اش، جامعه ی ادبی کشور بود، نمی توان بر این نکته صحه ی بیشتر نگذاشت که قالبی چون غزل هر چه جفا می کشد، از مغالزه بازان و لفظ پردازان انجمنی یا به قول دوستی، شاعران تهران. الف است که بیشترین ظلم را نسبت به بسیاری تلاش های ایثارگرانه و جانکاه رواداشته و می دارند. شخصاً به جد معتقدم که هرگاه لطمه ای بر پیکره ی غزل معاصر وارد آمده از سوی بدترین مدافعان کمی شاعر بعضاً متعصبش بوده، نه حتی سخت ترین مخالفانش که کمر همت به نفی آن بستند و در توجیه های متناقضی، عنوان می کنند «احساس با وزن و قافیه نمی آید، بلکه کلیشه های قدیم را می آورد که انرژی بسیاری می طلبند تا شاعر خود را از آن ها برهاند». البته گمان نمی کنم کسی بخواد یا خواسته باشد با غزل، نهضتی در شعر معاصر پدید آورد.

با یک حکم، غزل می میرد؟ در حالی که مردم آن را همچنان زمزمه می کنند و در طول قرن ها هنوز غنای خود را حفظ کرده است. م. آزاد پنج یا شش غزل بیشتر ارایه نکرد؛ ولی چند تای آن ها هنوز زمزمه می شوند. این جاز شاعری حرف می زنیم که اگر در برابر این سخن قرار می گرفت که معیار شعر خوب این است که در خلوت بشود زمزمه اش کرد، مجبور نبود بگوید «من در خلوت و دل کسی نیستم، پس نمی توانم قضاوتی از این منظر درباره ی شعرهایم داشته باشم». آزاد از برجسته ترین شاگردان بلا فصل نیما محسوب می شد، و در عین حال بر این اعتقاد بود که تا شاعر، وزن و موسیقی کلام را تجربه نکرده باشد، نمی تواند شعر بی وزن بگوید؛ چرا که نمی توان بدون شناخت ادبیات کلاسیک، همه ی سنت ها را به هم ریخت. ضمن آن که اعتقاد داشت، این که در شعرهای جدید، اصلاً معنا مطرح نیست، از همه فجع تر است.

حال اگر بپذیریم که غزل ناب به فرم و فرمالیسم ربطی ندارد و در این قالب شعری، باید حس عمیق از رنج و تغزل وجود داشته باشد تا حس اجتماعی و درد و رنج بشری به آن دهد، به نوعی روی صحبتمان با کسانی می شود که خلاقیت را با تفنن اشتباه می گیرند، یا آنان که معتقدند «وزن اصلاً چیز خنده داری است و خیلی چیزها در تزویر وزن و قافیه از دست می رود!» این گروه مثلاً بر این اعتقادند که تلاش حسین منزوی در مدرن کردن غزل نتیجه ای نداشته؛ اما یدالله رویایی به جایگاه مشخصی در شعر رسیده است. اتفاقاً م. آزاد اعتقاد داشت که امثال منزوی و یدالله بهزاد شعرهای قوی دارند، اما اصلاً به دنبال مد روز نبودند؛ بلکه حریم شعر را دریافته و در این حریم زندگی کردند.

«اصولاً اگر شاعری به جایی برسد که پنج، شش شعر موفق داشته باشد، کافی است.»

این تعریف م. آزاد از شاعر موفق بود و بنا بر این تعریف، از کار خودش رضایت داشت. شاعری که برخی او را از شهیدان راه شعر می دانند، برخی به خاطر آثار سال ها پیشش برای وی ارزش قایل بودند، برخی بر این اعتقادند که اگر به محیط دانشگاه نمی رفت، شاعر بهتری می شد؛ چون تمام جسارتش را دانشکده ی ادبیات گرفت و برخی دیگر...

این اظهار نظر ها را در باره ی محمود مشرف تهرانی (م. آزاد) و شعرهایش زیاد شنیده ایم و نیز این که «از نخستین نوآوران عرصه ی شعر نیمایی است»^۱، «از بهترین شاعران فرمالیست بود و با آن که برای محتوای سیاسی شعر ارزش قایل نبود، از دیگران انتقاد می کرد که چرا در شعرهایشان به محتوای سیاسی بهای نمی دهند»^۲، یا «از لحاظ سیاسی آن چه همیشه برایش اهمیت داشت، سرنوشت و مقام والای انسان بود»^۳ و یا این که «در عین شناخت خوب از ادبیات غرب، با ادبیات ایران هم آشنایی خوبی داشت و با پشتوانه ای ادبی و فرهنگی مطمئن، مسیر خود را پی گرفت»^۴، اما این نوشتار سعی دارد به وجهی از آثار آزاد پردازد که در میان انبوه نوشته ها و گفته های درباری او، چه پس از درگذشتش و چه در آثار مکتوبی که سال های سال در زمان حیاتش نوشته شدند، کمتر به آن پرداخته شده است؛ آن هم نقش آفرینی نسبی وی در زمانی است که شاعرانی هم دوره یا از سنخ او، بر سیر تکوینی غزل معاصر یا آن چه امروز به عنوان غزل نو می شناسیم، تاثیری به سزا داشتند. احمد شاملو، به عنوان یکی از مطرح ترین و مرجع ترین شاعران صاحب شخصیت معاصر، حکم داد که غزل کهنه شده و مرده است؛ اما آیا

۱- مصحح آغازین یکی از غزل های م. آزاد

۲- منوچهر آتشی

۳- محمد شمس لنگرودی

۴- صفدر تقی زاده

۵- حافظ موسوی

۶- این بحث موضوع گپ و گفتی میان نگارنده و م. آزاد در پاییز سال ۸۲ نیز بوده است.

